



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: مقدمات
موضوع جزئی: مقدمه هفتم: فی المراد بالغنیمه (امر دوم: غنیمت در قرآن)
سال چهارم
تاریخ: ۲۲ مهر ۱۳۹۲
مصادف با: ۸ ذی الحجه ۱۴۳۴
جلسه: ۱۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض شد که در آیه ۴۱ سوره انفال مقتضی برای عمومیت معنای «ما غنمتم» وجود دارد یعنی «ما غنمتم» شامل مطلق فواید و منافی که نصیب انسان می‌شود، خواهد شد موانعی هم که به صورت احتمالی ممکن است اینجا مورد توجه قرار گیرد، معلوم شد مانعیت ندارد لکن مقدس اردبیلی ضمن تأکید بر اینکه به حسب عرف و لغت «ما غنمتم» شامل مطلق فواید می‌شود و اختصاص به خصوص غنائم جنگی ندارد در عین حال می‌فرماید اینجا به چند دلیل این آیه ظهور در خصوص غنائم جنگی دارد؛ ایشان بر اینکه ما نمی‌توانیم از این آیه مطلق منفعت و فائده را استفاده کنیم شش دلیل و شاهد ذکر می‌کنند:

اولین دلیل مسئله اجمال و عدم ظهور آیه بود که ما پاسخ دادیم.

اشکال دوم محقق اردبیلی:

عبارت ایشان این است: «و لعدم تفسیر احد ایاها بها»

هیچ کس این آیه را به این معنی تفسیر نکرده است؛ درست است که لغت و عرف معنای غنمتم را عام می‌دانند و شامل همه منافع و فواید می‌دانند اما اینجا در این آیه هیچ مفسری غنمتم را به معنای مطلق منافع و فواید نگرفته است.

بررسی اشکال دوم:

این سخن هم محل اشکال است و به نوعی بعید است ایشان این سخن را بخواهند به عنوان دلیل ذکر کنند چون: اولاً؛ اینکه کسی از مفسرین «ما غنمتم» را به معنای مطلق منافع و فواید نگرفته، این مانع از استظهار از این آیه نیست چون اگر مفسری در مقام تفسیر با قرائن و شواهد استظهار کند از این آیه که «أنا غنمتم» یعنی آن مطلق المنافع و الفوائد التي یصیبها الانسان این چه مانع و اشکالی دارد؟ اگر عدم تفسیر کسی در یک آیه بخواهد مانع تفسیر به معنایی غیر از آنچه که دیگران گفته‌اند باشد، باید باب اجتهاد در تفسیر آیات بسته شود در حالی که اجتهاد در تفسیر آیات قطعاً جایز است البته اگر مبتنی بر قواعد معتبره باشد. اصلاً در روش‌های تفسیری عمدتاً در یک تقسیم روش تفسیری را به دو قسم تقسیم می‌کنند یکی روش نقلی و یک روش اجتهادی یا عقلی یعنی کسی به استناد همه مدارک و قرائن و عقل یک معنایی را از آیه استظهار کند پس اینکه کسی از مفسرین چنین تفسیری نکرده، این به هیچ وجه قابل قبول نیست و مانع استظهار معنای عام از این آیه نیست.

ثانیاً؛ بعضی از مفسرین تصریح به امکان دلالت و استدلال به این آیه بر وجوب خمس در مطلق فائده کرده‌اند:

شیخ طوسی در کتاب التبیان می‌فرماید: «و يمكن الاستدلال على ذلك يعنى وجوب الخمس فى مطلق الفائدة بهذه الآية لأنّ جميع ذلك يسمى غنيمَةً» ایشان تصریح کرده که به این آیه می‌توان استدلال کرد بر اینکه خمس در غیر غنائم جنگی هم واجب است به این دلیل که همه فواید غنیمت محسوب می‌شوند و نام غنیمت بر آنها قابل تطبیق است.^۱

صاحب مجمع البیان هم نظیر این عبارت را ذکر کرده‌اند: «و يمكن أن يستدل على ذلك بهذه الآية فإنّ فى عرف اللغة يطلق على جميع ذلك اسم العُثم و الغنيمَة» می‌توان به این آیه بر وجوب خمس در مطلق فائده استدلال کرد چون در عرف و لغت به همه منافع و فواید غنیمت گفته می‌شود.^۲

دو مفسر بزرگ در مورد این آیه به اعتبار عمومیت معنای غنیمت، تصریح کرده‌اند که امکان استدلال وجود دارد؛ با این وصف چگونه مقدس اردبیلی ادعای می‌کنند «لعدم تفسیر احد اياها بها»؟ البته ایشان در صدد بر آمده که این دو عبارت که آورده شده را توجیه کند:

می‌فرماید: اینکه صاحب مجمع البیان اشاره کرده که می‌توان به این آیه استدلال کرد، این در واقع در مقابل عامه است که آنها اختصاص داده‌اند غنیمت را به خصوص غنائم دار الحرب. مفسرین و فقهای ما در مقابل عامه که می‌خواهند بگویند که اختصاص به خصوص این غنائم را از آیه استفاده کرده‌اند، گفته‌اند می‌توان استدلال به این آیه برای وجوب خمس در همه منافع. پس منظور فقهای ما استفاده عمومیت از این آیه نیست اینها که می‌گویند می‌توان به این آیه استدلال کرد برای وجوب خمس در همه منافع منظورشان این نیست که این آیه ظهور در عمومیت دارد بلکه فقط برای این است که فقها و مفسرین عامه را ساکت کنند و آنها را الزام کنند به اینکه خمس فقط در خصوص غنائم جنگی نیست.^۳

به نظر ما این توجیه قابل قبول نیست چون درست است که اصحاب در مقابل عامه تأکید دارند که خمس در خصوص غنائم جنگی ثابت نیست و در غیر آن هم ثابت است اما خود فقهای شیعه اختلاف دارند مثلاً در مورد مال حلال مختلط به حرام که آیا این آیه شامل مال حلال مختلط به حرام می‌شود یا نه یا اختلاف دارند در اینکه آیا این آیه، خمس را در هدیه و ارث و هبه ثابت می‌کند یا نه؛ در این اختلاف آنها که می‌خواهند خمس را توسعه دهند و شامل هدیه و ارث و هبه بکنند اتفاقاً به این آیه استدلال می‌کنند و می‌گویند «ما غنمتم» شامل اینها می‌شود چون «ما غنمتم» یعنی مطلق المنفعة پس اگر به اختلاف اصحاب دقت کنیم کاملاً معلوم می‌شود که به هیچ وجه این توجیه مقدس اردبیلی صحیح نیست. اینها که می‌گویند می‌شود به این آیه و عمومیت آیه استدلال کرد، نه فقط الزاماً للعامة است بلکه یک جهت آن این است که این «ما غنمتم» اگر به معنای مطلق فائده باشد شامل هر منفعتی می‌شود مانند هدیه یا صدقه پس به هیچ وجه توجیه ایشان درست نیست لذا مجموعاً اشکال دوم ایشان هم قابل قبول نیست.

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۲۳.

۲. مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۴۴.

۳. زبدة البیان، ج ۱، ص ۲۸۳.

اشکال سوم محقق اردبیلی:

عبارت ایشان این است: «و لعدم ظهور القائل»

اشکال سوم این است که این مسئله قائل ندارد «لعدم ظهور القائل» یعنی چون کسی قائل نشده به وجوب خمس در مطلق منافع و کسی فتوی نداده (این غیر از دلیل قبلی است) است.

توضیح این مطلب این است که تمام کسانی را که درباره متعلق خمس فتوی داده‌اند از عامه و خاصه اگر دسته بندی کنیم از چند گروه خارج نیست:

دسته اول: عامه فتوی داده‌اند بر اساس این آیه به وجوب خمس در غنائم جنگی

دسته دوم: دسته دیگری از عامه فتوی داده‌اند به وجوب خمس در غنائم جنگی به اضافه معادن و کنوز

دسته سوم: مشهور فقهای ما فتوی داده‌اند به وجوب خمس در آن هفت مورد

دسته چهارم: جمعی قلیلی از اصحاب و فقها خاصه خمس را در آن هفت مورد به اضافه چهار مورد دیگر واجب می‌دانند صدقه، ارث، هبه و هدیه

دسته پنجم: و یک گروه کمتری فتوی داده‌اند به وجوب خمس در این یازده مورد به اضافه چند مورد دیگر.

پس همه این دسته‌ها در یک جهت متفق هستند و آن اینکه هیچ کدام نگفته‌اند خمس در مطلق المنفعة واجب است و هیچ کس به وجوب خمس فی جمیع الفوائد فتوی نداده است.

لذا منظور مقدس اردبیلی از اینکه در دلیل سوم می‌گوید: «لعدم ظهور القائل» این است چون شیعه و عامه موارد خاص را ذکر کرده‌اند و نفس اینکه هیچ فتوی به وجوب خمس در همه منافع نداده، این دلیل بر آن است که این آیه ظهور در عموم منفعت و فائده ندارد چون اگر ظهور در این داشت بالاخره یک فقیهی به استناد این آیه فتوی می‌داد که خمس در همه منافع واجب است.

بررسی اشکال سوم:

دو اشکال در این سخن وجود دارد:

اولاً: اگر ما تأمل و دقت کنیم، اصحاب و مشهور که فتوی داده‌اند به وجوب خمس در این هفت مورد و متعلق خمس را محصور در این هفت مورد کرده‌اند، ولی فی الجمله همه منافع و فوائد را شامل می‌شود. بالاخره اینکه ایشان می‌گویند بین فقها کسی فتوی نداده درست نیست؛ چون فقها فتوی به وجوب خمس در مطلق منافع فی الجمله داده‌اند؛ زیرا ممکن است مطلقاً این را نگفته باشند ولی مواردی که ذکر شده گویا منفعتی همه منافع را فی الجمله در بر می‌گیرد و منفعتی خارج از اینها نیست. پس به نظر فقها خمس در همه منافع واجب است فی الجمله الا ما خرج بالدلیل و عبارت خود شیخ طوسی مؤید همین مطلب است: «و عند اصحابنا الخمس يجب فی کل فائده تحصل للانسان من المكاسب و ارباح التجارات و الكنوز و المعادن و الغوص و غیر ذلك مما ذکرناه فی کتب الفقه»^۱

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۲۳.

این جمله ظهور در این دارد که فقها قائل به این هستند که خمس در همه منافع واجب است آنگاه چطور ایشان می‌فرماید که کسی به این مسئله فتوی نداده و قائلی ندارد.

ثانیاً: لو سلمنا که کسی فتوی نداده و استدلال مقدس اردبیلی را بپذیریم ولی ما در خود این مسئله اشکال داریم یعنی «عدم فتوی الفقیه» مانع از استدلال و استظهار از آیه نیست؛ گاهی ما در خصوص یک آیه‌ای و دلیلی بحث می‌کنیم و می‌خواهیم ببینیم مستفاد از این آیه چیست و چه استظهاری از دلیل می‌توانیم داشته باشد و مقام استدلال است و گاهی هم مقام، مقام فتواست. فقها در مقام استدلال خیلی بحث می‌کنند اما در مقام فتوی ملاحظاتی را در نظر می‌گیرند از جمله رعایت مشهور، احتیاطو سایر اموری که گاهی با نتیجه بحث‌های استدلالی متفاوت است. پس یکی مقام استدلال است و دیگری مقام فتوی آنچه که ما در آن هستیم مقام استدلال است؛ چون می‌خواهیم ببینیم که آیا می‌شود به آیه در وجوب خمس مطلق منافع استدلال کرد یا نه و در مقام استدلال اینکه کسی فتوی داده یا نداده اصلاً لحاظ نمی‌شود.

پس چون مقام استدلال است و در مقام استدلال به آیه باید همه ذهن معطوف شود به معنای عرفی و متفاهم عرفی از آیه، معنای لغوی و ظاهر آیه؛ می‌گوییم ما باشیم و این آیه از آن چه چیزی می‌فهمیم و دیگر کاری نداریم به اینکه فقها بر طبق آن فتوی داده‌اند یا نه. بله در مقام فتوی می‌تواند عدم ظهور القائل یک مانعی برای فتوی باشد بنابراین خود شیخ طوسی هم تصریح می‌کند که «و یمکن الاستدلال علی ذلک بهذه الآیة» بنابراین فرمایش محقق اردبیلی هم تمام نیست.

اشکال چهارم محقق اردبیلی:

در عبارت ایشان آمده: «و الاصل الدال علی العدم»

ما بالاخره شک داریم در شمول «ما غنمتم» نسبت به عموم منافع آیا تکلیف در مورد مطلق منافع ثابت است یا نه؟ اصالة البرائة نفی تکلیف می‌کند؛ اگر شک کنیم مثلاً دعاء عند رؤیة الهلال واجب است یا نه؟ یا شک کنیم فلان نماز زائد بر نمازهای یومیه واجب است یا نه؟ با اصالة البرائة خصوصاً در شبهات وجوبیه که همه قائل هستند تکلیف برداشته می‌شود؛ حال اینجا ما نسبت به مطلق المنافع شک داریم که آیا تکلیف ثابت است یا نه، اصل عدم تکلیف است.

بررسی اشکال چهارم:

این سخن هم درست نیست چون "الاصل دلیلٌ حیث لا دلیلٌ" یعنی اصل مرجع است در صورتی که دلیل و بیانی نباشد و ما شک داشته باشیم در اینکه آیا وجوب خمس شامل مطلق فائده می‌شود یا نه اما اگر ادعا کردیم این شامل مطلق فائده هست و این را ثابت کردیم و این شمول از دلیل استفاده بشود دیگر در واقع شکی نداریم تا بخواهیم رجوع به اصل کنیم. اصل چنین اقتضائی را ندارد.

بحث جلسه آینده: اشکال پنجم ظواهر بعضی از آیات و اخبار است که در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد انشاء الله.

«والحمد لله رب العالمین»